

عنوان مقاله: درآمدی بر جامعه مدنی سرگذشت عقل و ایدئولوژی

نویسنده: حمید پارسانیا

منبع: کتاب نقد زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸ شماره ۹ و ۱۰

صص ۱۵۴-۱۶۹

تعریف ایدئولوژی

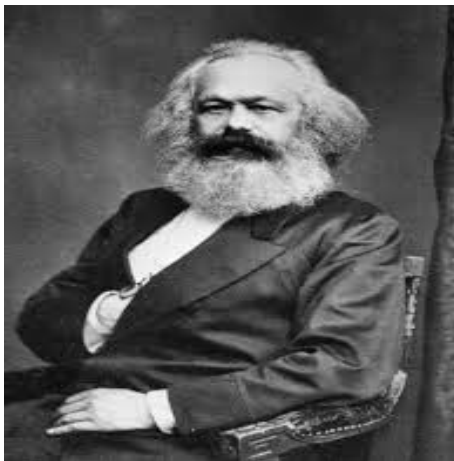


• ایدئولوژی ترکیبی از «ایده» و «لوژی» است و این ترکیب ظاهراً نخستین بار در پایان قرن هجدهم بعد از انقلاب فراسنه (۱۸۸۹) یعنی به سال ۱۷۹۶ توسط «دوتراسی» به کار رفت «دوتراسی» به پیروی «کوندیاک» مسلک تجربی (empiricism) داشت و مراد او از ایدئولوژی، دانش «ایده شناسی» و با علم مطالعه ایده ها بود. این دانش به مقتضای دیدگاه فلسفی او برای ایده های بشری، منشا حتی قایل بود و می کوشید تا آنها را شناسایی نماید. ایدئولوژی در این تعبیر، معنایی نزدیک به اپیستمولوژی و معرفت شناسی دارد.

کندیاک

- ناپلئون، ایدئولوژی را در مقام تحیر، به عنوان مصف برای کسانی به کار برد که دلبسته مطالعه درباره تصورات ایدها هستند چنان که از عمل، عاقل می باشند و بلکه مراد عمل نیستند، او آنها را ایدئولوگ خواند.
- مارکس، ایدئولوژی را نه به معنای معرفت و ایده شناسی بلکه به معنای اندیشه و آگاهی به کار برند. در اصطلاح او، ایدئولوژی، اندیشه ای است که در ارتباط با رفتار اجتماعی و سیاسی طبقه حاکم و برای توجیه وضعیت موجود، سازمان می یابد و به همین دلیل ایدئولوژی را اندیشه ای کاذب می دانست و این اندیشه کاذب، شامل مجموعه عقلی، باورها و اعتقادهایی می شود که به عمل اجتماعی جهتی خاص می دهد.

اندیشه ای کاذب



• ایدئولوژی در کاربرد نخستین خود در آثار مارکس، معنایی منفور دارد و لکن به موازات آن، معنای مثبتی از ایدئولوژی نیز مورد توجه قرار می گیرد و آن مجموعه عقاید باورها و اعتقاداتی است که نه برای توجیه وضعیت اجتماعی و سیاسی حاکم برای تبیین و تفسیر واقعیت مورد نظر طبقه پیشتاز سازمان یم باید ایدئولوژی در این معنا نی ، عقاید و ارزش های معطوف به عمل اجتماعی در رفتار سیاسی است.

مارکس



کارل مانهایم

- کارل مانهایم پس از مارکس، ایدئولوژی را بیشتر درباره مجموعه عقاید ناظر به وضع موجود به کار برده و مفاهیمی را که در خدمت جامعه و نظام آرمانی به کار گرفته می شوند با عنوان «اتوپیا» در برابر ایدئولوژی قرار داد و لکن او نتوانست کاربرد ایدئولوژی را در معنای مقابل با اتوپیا، محدود کند و ایدئولوژی از قرن نوزدهم به بعد، هم چنان به معنای مجموعه باورها، اندیشه ها و ارزش های ناظر بر رفتار اجتماعی و سیاسی به کار می رود.

- ایدئولوژی در این معنا، بخشی از فعالیت ذهنی آدمی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم، در خدمت رفتار انسان قرار می گیرد.
- ایدئولوژی گرچه از قرن نوزدهم در معنای فوق به کار رفته و لیکن ذهنیت معطوف به عمل سیاسی مختص به آن نمی باشد و تاملات فلسفی بخش عظیمی از اندیشمندان سده های هفدهم و هجدهم معناهای بارز همان معنای هستند که لفظ ایدئولوژی به آن دلالت می کند.

ذهنیت معطوف به عمل سیاسی



هوگو گروتیوس

- کارهای «هابز» و «گروتیوس» در طی قرن هفدهم علی رغم اختلافاتی که در مفروضات نظری آن دو وجود دارد و تلاش های نظریه پردازان سیاسی در قرن هجدهم با تکیه بر مقولات عقلایی از قبیل حقوق و قوانین طبیعی و در قالب قراردادهای اجتماعی سازمان می یافت نمونه هایی آشکار از تلاش ایدئولوژیک قبل از کاربرد لفظ ایدئولوژی است. انقلاب فرانسه مهم ترین حرکت ایدئولوژیک قرن هجدهم است که بدون استفاده از لفظ ایدئولوژی انجام شد.

- قرن نوزدهم از تحركات ایدئولوژیک فراوانی برخوردار است که تفاوت های چشمگیری با قبل دارد در قرن هجدهم و هفدهم اندیشه های سیاسی بیشتر از روش تحلیلی و عقلی بهره مند هستند. کانت با آن که در قرن هجدهم هجوم جدی خود را به عقل نظری سامان می دهد.



آگوست کنت

• بر اعتبار عقلی در ابعاد عملی، پای می فشارد و قواعد ثابت و استوار عملی را که با تاملات و تحلیل های عقلی محترم می شمارد و حتی می کوشد از این رهگذر برای عقل نظری نیز شانی بیابد و لکن **از پایان سده هجده با ورود رمانتیسم به حوزه اندیشه سیاسی، ایدئولوژی هایی پدید می آید که کمتر به تحلیل های عقلی محض، وفادار می مانند، و به موازات آن ایدئولوژی هایی شکل می گیرد که در صدد تفسی علمی (نه عقلی) می باشند. تلاش مارکس برای ارائه ایدئولوژی علمی و کوشش آگوست کنت برای تحکیم مواضع «مذهب انسانیت» نمونه های برجسته ای از ایدئولوژی های علمی قرن نوزدهم هست.**

- سال های نخستین قرن بیستم، سال های درگیری های فراوانی است که با عنوان حرکت های ایدئولوژیک خود را معرفی می کنند، ناسیونالیسم، مارکسیسم، فاشیسم، عناوین ایدئولوژیکی هستند که مسئولیت بخش عظیمی از نزاع های دهه های نخستین قرن بیستم را بر عهده می گیرند.



- نخستین بار در سال ۱۹۵۵ «ادوارد شیلز» اصطلاح پایان ایدئولوژی را به کاربرد و با در اوایل دهه شصت کتابی را با این نام نوشت و این پس به مدت دو دهه این اصطلاح در مرکز توجهات محافظه کران و لیبرالیست ها نظیر هانا آرنست، کارل پوپر، ریمون آرون و سیمور لیپست قرار گرفت.

ادوارد شیلز

- فروپاشی بلوک شرق به اقتدار اندیشه «پایان ایدئولوژی» افزود و اندیشمندان سیاسی دیگری که در حقیقت نقش ایدئولوگ های نظام سیاسی غرب را ایفا می کنند به صورت های مختلف بر پایان پذیرفتن حرکت های ایدئولوژیک، تاکید ورزیدند. نظیر تافلر و هابرماس که پایان ایدئولوژی را خصیصه تمدن جدید و حاصل فرایند عقلانی شدن جهان در تمدن غربی می داند و فوکویا که با عنوان پایان تاریخ حرکت های ایدئولوژیک را عقیم و نازا می داند.

اقتدار اندیشه «پایان
ایدئولوژی»

- آنچه گذشت مروری کوتاه بر واژه ایدئولوژی و تاریخ دو صد ساله تطورات آن است. اصطلاح ایدئولوژی در این دو سده، دارای دو ویژگی اصلی است. **اولا** کار و فعالیتی ذهنی است، **ثانیا** معطوف به عمل و ناظر رفتار آدمی است.

- **ویژگی اول** خصیصه ای است که ایدئولوژی را از دین امتیاز می دهد، و **ویژگی دوم**، موجب امتیاز ایدئولوژی از علم می شود و البته این دو امتیاز بر اساس برخی از تعاریفی است که نسبت به دین و یا علم وجود دارد.

- اگر دین را فعالیت ذهنی بشر برای تفسیر عالم و آدم بدانیم، عقاید و باورهای دینی به دلیل نقش و اثری که در فعالیت های سیاسی انسان دارند به صورت نوع ایدئولوژی شناخته می شوند. مارکس به همین دلیل اعتقادات بشر را در زمره ایدئولوژی های کاذبی می دانست که برای توجیه منافع اقتصادی طبقه حاکم سازمان می یابند و اما اگر دین، هویتی صرفاً ذهنی و یا عقلی نداشته، و معرفتی باشد که پس از فنای انسان و ملاقات او با خداوند سبحان حاصل می شود و با آن که وحی و الهام الهی به افق فهم و ادراک آدمی نازل می گردد، نمی توان آن را در چارچوب اصطلاح رایج ایدئولوژی گنجاند.

توجیه منافع اقتصادی طبقه حاکم سازمان

- دین در این تعریف گرچه هدایت انسان را به سوی سعادت ازلی و ابدی و راهبری او برای تکوین مدینه فاضله و جامعه الهی بر عهده می گیرد و در نتیجه ناظر به رفتار فردی و اجتماعی انسان نیز می داند لکن تفاوتی بنیادین با ایدئولوژی دارد.

رفتار فردی و اجتماعی

- دین، آنچه را از ایدئولوژی انتظار می رود و با ایدئولوژی مدعی آن است، با شور و حرارتی فراتر انجام می دهد و لیکن حاصل آگاهی حسی یا معرفت مفهومی- عقل بشر نمی باشد. قرآن کریم، دین را حاصل معرفتی می داند که بشر، هر چند با توان علمی خود و بدون وحی و الهام الهی، هرگز نمی تواند به آن دست یابد. در آیات قرآن انبیاء چیزی را به انسان می آموزند که بدون ارسال رسل و انزال کتب هرگز نمی تواند آن را فراگیرد و یعلمکم ما لم تکنو تعلمون، انبیا به شما آنچه را که از نزد خود نمی توانید فراگیرید تعلیم می دهند.

با توان علمی خود و بدون وحی و الهام

- سنت نیز اگر به معنای ذهنیت رسوب یافته ای باشد که در اثر ممارست و تکرار به صورت عادت درآمده است، در قالب یک ایدئولوژی محافظه کارانه تفسیر می شود لکن اگر به معنای راهی باشد که از متن شهود دینی برخاسته و به سوی آن راه می برد. در محدوده تعریف مصطلح ایدئولوژی نمی تواند قرار گیرد.

یک ایدئولوژی محافظه کارانه

نسبت ایدئولوژی با ایده دکارتی و مثل افلاطونی

- البته برای «ایده» معنای دیگری است که در آن معنا می تواند با سنت و دین، قرابت داشته باشد ایده در معنای رایج و مصطلح آن، چیزی جز تصورات و اندیشه های ذهنی بشر نیست این معنا از قرن هفدهم به بعد، مقبولیت یافته است. در جریان فلسفی راسیونالیستی و آمپریستی که با دکارت و بیکن آغاز می شوند، «ایده ها» را به معنای مفاهیم ذهنی بشری در نظر می گیرند و تفاوت این دو جریان در این است که حس گرایان ایده ها را برخاسته از حواس انسانی می دانند و عقل گرایان برای آنها هویتی ذهنی قایل هستند و از تقلیل و ارجاع آنها به داده های حسی، سرباز می زنند.



- دکارت، ایده ها را مفاهیمی می دانست که عقل بی واسطه شهود می کند، شهود عقلی در نزد دکارت چیزی جز دریافت واضح و بدون واسطه مقاهیم ذهنی نیست.

دکارت

- سیستم های فلسفی که پس از دکارت تا کانت دوام یافت حاصل فعالیت های ذهنی است که بر مدار همان ایده ها و مفاهیم ذهنی است که بر مدار همان ایده ها و مفاهیم ذهنی شکل می گیرد کانت با انقلاب کپرنیکی خود، اعتبار سازه های مربوط را مورد تردید قرار داد و ایدئولوژی در قرن نوزدهم و بیستم، معنای اصطلاحی خود را وامدار همان معنای رایجی است که از دکارت به بعد، برای «ایده» پیدا می شود ایدئولوژی در معنای اصطلاحی خود، مجموعه مفاهیم و مقررات سازمان یافته ای است که معطوف به عمل و کنش سیاسی می باشد.

اعتبار سازه های مربوط

- معنای دیگری که ایده دارا بود، آن است که در نزد افلاطون و سقراط سابقه داشت. «ایده» در نزد «افلاطون» امری مفهومی نیست بلکه واقعیته کلی و ثابت است و حقیقت آن از طریق تزکیه -سلوک و شهود-حاصل می شود شهود در نزد افلاطون و ارسطو، یک بداهت مفهومی نیست، بلکه اتصالی وجودی است که موجب گسترش واقعیت سالک می شود.

واقعیتی کلی و ثابت

- «ایده ها با «مثل»: ارباب نواع و مدبرات امور طبیعی هستند و همه آنها در تحت احاطه و شمول «مثال خیر مطلق می باشند».
- مثل، علاوه بر آن از طریق اشیاء طبیعی- که در حکم سایه های آنها هستند- پیام عام خود را به ساکنان طبیعت می رسانند، از طریق ارتباط خاصی که با اهل سلوک پیدا می کنند. پیام هی ویژه تری را جهت تدبیر و تنظیم عمل فردی و اجتماعی آنان ابلاغ می نمایند. سقراط بر اساس همین باور بود که **پیام الهه معبد دلفی** را که از طریق کاهن آن معبد به مردم ابلاغ شده بود، محترم می شمرد و در نهایت نیز جان خود را برای اجرای آن پیام تقدیم نمود.

- ایدئولوژی اگر نظر به معنای افلاطونی و سقراطی «ایده» و «مثال» داشته باشد، با دین و سنت، قرابت پیدا می کند و لکن معنای اصطلاحی ایدئولوژی در قرن نوزدهم توسط کسانی وضع با به کار برده شد که با معنای افلاطونی «ایده» بیگانه هستند و آن را چیزی جز پندار و خیال نمی دانند. در نزد آنها، مثل افلاطونی از سنخ ایده های دکارتی هستند که به غلط، واقعیت های عینی شمرده می شوند. چه این که در نظر آنها دین و سنت نیز چیزی جز ذهنیت تبدیل یافته و واژگون شده انسان نیست و به همین دلیل آنها فلسفه افلاطون و ادیان و سنن الهی را چیزی فراتر از یک ایدئولوژی بشری نمی بینند.

- به رغم اصراری که ایدئولوگ های معاصر در دو سده اخیر بر هویت ایدئولوژیک شامل افلاطونی و یا سنن دینی دارند، امتیاز دین و سنت هم چنین امتیاز ایده ها و مثل افلاطونی، با ایدئولوژی های انسانی محفوظ است. زیرا هیچ یک از این امور، خصیصه نخست ایدئولوژی را ندارند، یعنی بر اساس تعریفی که دین از خود ارائه می دهد و یا بر اساس تعریفی که دین از خود ارائه یم دهد و یا بر اساس تعریفی که افلاطون از مثل می دهد، هیچ یک از آنها هویت ذهنی و یا صرفاً مفهومی نداشته و بلکه حقایقی عینی و محیط هستند که از طریق شهود، دریافت می شوند

هویت ذهنی و یا صرفاً مفهومی

ایدئولوژی و علم پوزیتیویستی:

- خصیصه دوم ایدئولوژی، امتیاز ایدئولوژی را فعالیت های ذهنی که معطوف به عمل نیستند، حفظ می کند، زیرا ناظر به رابطه ایدئولوژی با عمل است و بر اساس برخی تعاریفی که درباره علم شده است، بخشی از مفاهیم علمی و بر اساس بعضی دیگر از تعاریف، همه مفاهیم علمی، فارغ از پیوندهای رفتاری و عملی انسان، سازمان می یابند. در نزد فیلسوفان عقل گرا، با صرف نظر از این که به دانش شهودی و تعاریف فراعقلی، اذعان داشته باشد.

فعالیت های ذهنی

- بخشی از دانش مفهومی بشر، نظیر علوم طبیعی که با تجربه و استقرا به دست می آیند و یا علوم ریاضی که از قیاسات برهانی استفاده می کنند، پیوند مستقیمی با رفتار سیاسی و اجتماعی عالم ندارند. متافیزیک با فلسفه به معنای خاص نیز دانشی است که مفاهیم و اصول برهانی آن با فراغت از تاثیرات اجتماعی، سازمان می یابد و اگر ارتباط و پیوندی نیز بین آنها و عمل اجتماعی باشد، ارتباط غیر مستقیم و یک سویه است به این معنا که متافیزیک، بنیان ها و اصول موضوعه علمی را تامین می کند که به طور مستقیم، در پیوند با رفتار اجتماعی است.

قیاسات
برهانی

- علمی که از نظر آنها به طور مستقیم در ارتباط با کنش های اجتماعی قرار می گیرد بخشی از علوم عملی - و نه نظری - است که به آن، علم **تدبیر مدن** و یا **علم سیاست** می گویند. تدبیر مدن و سیاست علمی برهانی است که از یک سو ریشه در متافیزیک و فلسفه به معنای خاص دارد و از دیگر سو، مسلط بر رفتار آدمی بوده و آن را جهت بخشیده و هدایت می کند. از نظر این گروه، بخشی دیگر از مفاهیم هستند که به جای سلطه ی بر عمل، تحت تسلط آن قرار می گیرند. این دسته از مفاهیم که وهمی و خیالی و نه عقلی - هستند به رغم پیوندی که با رفتار اجتماعی دارند فاقد هویت علمی می باشند.

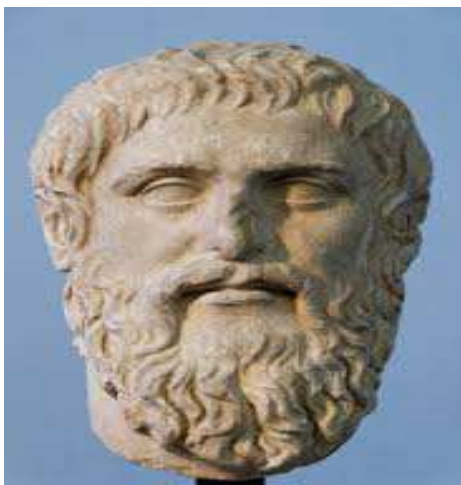
- «علم» در تعریف پوزیتیویستی آن، حلقه ای از ذهنیت بشر است که در قبال حلقه مفاهیم ایدئولوژی قرار گرفته و مابین آن سات و علم ناب در این تعریف، علمی است که با خصلت آزمون پذیریف همه تاثیرات و تاثرات خود را از علقه های عملی عالمان، قطع کرده و فارغ از هر گونه معرفت پیشینی به کشف حقایق عینی و خارجی نائل گردد. علم در این تعریف، مابین با ایدئولوژی است یعنی هیچ یک از گزاره های علمی، ایدئولوژیک نیست و هیچ یک از قضایای ایدئولوژیک علمی نمی باشد.

ایدئولوژی و عقل

- تاکنون دو مقدمه مهم، بیان شد، مقدمه اول درباره تعریف ایدئولوژی بود و در آن به تاریخ تکوین این لفظ و دوره های درخشش و افول آن اشاره شد در مقدمه دوم به تفاوت ایدئولوژی با دین و همچنین نسبت آن با علم، اشاره شد.

- اینک به بیان نسبت ایدئولوژی و عقل می پردازیم تا به رمز دوره نشاط ایدئولوژی و سر افول آن دست یابیم.
- مدعای ما در این بخش، این است که معنای مصطلح ایدئولوژی تنها در مقطعی خاص از تاریخ معرفت و تفکر انسان فرصت بروز می یابد و پس از آن، دوره حرکت زایی آن به سر می آید.

نسبت ایدئولوژی و عقل



• تا هنگامی که علم و معرفت هویتی دینی داشته باشد و دین به عنوان معرفتی الهی که از طریق فناء و شهود و به وساطت وحی و الهام، حاصل می شود، در مرکز آگاهی و علم قرار گیرد و هم چنین تا وقتی که معنای افلاطونی مثال و ایده معتبر باشد. زندگی و عمل فردی و اجتماعی انسان بر مدار سنت هایی سازمان می یابد که از معانی آسمانی و حقایق محیط، نازل می شوند و این سنت ها راه سلوک و مسیر وصول انسان را به سوی حقایق محیط ارائه می دهند.

افلاطون

- تفکر فلسفی از ارسطو به بعد با آن که محور تاملات خود را بر تبیین مناسبات مفاهیم ذهنی و تفسیر عالم از زاویه آن مفاهیم قرار داده بود و لکن بر شمول حقایق عملی نسبت به امور طبیعی و عقول جزئی انسان ها اصرار می ورزید و از همین طریق مسانخت خود را با افلاطون و یا دیدگاه های دینی حفظ می کرد. فیلسوفان مسلمان و اندیشمندان مسیح با توجه به ظرفیت های موجود در اندیشه ارسطویی بود که از خردورزی های فلسفی برای اثبات سنت های دینی بهره می بردند.

ظرفیت های موجود در اندیشه
ارسطویی

- «عقل مفهومی» تا زمانی که نظر به سپهر «شهود» می دوزد، به عنوان رفیق و صورت نازله عقل عینی و محیط و در حکم پیامبر و نبی باطنی در طول پیامبر و نبی خارجی قرار می گیرد و در این حال، عقل در قبال دین و سنت قرار نمی گیرد بلکه در کنار نقل بود و در مت دین می نشیند.

- مستقلات عقلی **در حکم حجج و سنن دینی** قرار می گیرد و تلاش «عقل» برای کشف مفاد «نقل» نیز در حکم چراغی که به شناخت راه می پردازد، معتبر شمرده می شود و با این وصف، ره آورد عقل و احکام معطوف به عمل آن، با آن که ضمن حفظ ماموریت نقادانه خود، شورانگیز و بلکه مقدس و الهی است از سنخ ایدئولوژی های بشری نمی باشد.
- ایدئولوژی در معنای مصطلح آن، مکانی به وجود می آید که «ایده» صورت عینی و خارجی خود را از دست می دهد و دست عقل، از آسمان «شهود» کوتاه می شود و مشاهدات عقلی به دریافت های مفهومی، منحصر می گردد.

- عقل در این حال، کاشف و یا اظهار کننده سنن دینی و آسمانی نیست بلکه صرفاً ناظر قوانین طبیعی و «قراردادهای اجتماعی» است که از ظنر به طبیعت انسان و با صرف نظر از ابعاد الهی آن کشف می شوند.

تفسیر روشنگرانه زندگی اجتماعی

- تمام تلاش هایی که در سده هفدهم و هجدهم برای تفسیر روشنگرانه زندگی اجتماعی انسان می شود و همه حرکت های فکری که به انقلاب فرانسه، ختم می شوند، از این قبیل است. اندیشمندان دو سده روشنگر بر خرد، خود بر این نکته واقف بودند که کار آنها از سنخ کار دینی قدیسان و یا کوشش ذهنی مجتهدان نیست بلکه نوعی بازسازی زندگی اجتماعی است که با هدف حذف شیوه های دینی و سنتی زیست انجام می شود.

- اندیشوران اجتماعی در این دو سده، گرچه محصول کار خود را «ایدئولوژی» نمی دانند و لیکن کار آنها به راستی، تلاش ذهنی پیگیری بود که **نظریه رفتار اجتماعی معاصر** خود داشت.

نشاط حرکت های ایدئولوژیک

- اندیشه سیاسی در این دو سده با دو ویژگی غالب همراه بود. **اول** هویتی عقلانی داشت. **دوم**، از پوشش علمی بهره می برد، و این دو ویژگی بود که نشاط پیگیر حرکت های ایدئولوژیک را می ساخت.

- جمع دو خصلت فوق، به معنای اجتماع علم و عقل است یعنی در این دو سده، علم از هویتی عقلانی برخوردار است. گرچه هویت دینی و فرا مفهومی خود را از دست داده است. ایده ها نیز چیزی فراتر از مفاهیم ذهنی نیستند و لکن علم از ابعاد عقلی خود دفاع می کند.
- علم عقلیف حتی آنگاه که پیوند خود را با دین و علم قدسی قطع می کند، توان دادرسی و تصمیم گیری نسبت به گزاره های عملی را دارد.

هویتی عقلانی

- عقل انسان به دلیل معرفت و شناختی که نسبت به ابعاد وجود انسان دارد به دو بخش نظری و علمی تقسیم می شود. **عقل نظری**، بخشی از داوری های عقلانی را که به خار از حوزه عمل انسان نظر دارند شامل می شود و **عقل عملی**، داوری هایی را در بر می گیرد که به حوزه عملی، رفتار مربوط هستند.

- علم، پس از آن که حقیقت دینی خود را از دست داد، سنت های دینی نیز فاقد اعتبار و ارزش شدند و به همین دلیل عقلانیتی که به گذشته و یا ریشه دینی خود پشت کرده بود باید در اولین فرصت با کاوش های سیاسی خود خلاء ناشی از سنت را پر می کرد و از همین جهت، عقل عملی پس از رنسانس از اعتبار و جایگاه ویژه ای برخوردار شد و این جایگاه، فراتر از محدوده اعتبار عقل نظری دوام آورد.

محدوده اعتبار عقل نظری

- ایده هایی که برای تفسیر زندگی انسان، سازمان می یافت، از شان و اعتبار عقل عملی بهره می جستند و به وساطت **علم تحصلی**، بر درستی خود استدلال می کردند و با آن که بر بطلان و کذب ایده های رقیب، احتجاج می ورزیدند و این امر، نشاط بی نظیر را در گفت و گوها و محاضرات ایدئولوژیک پدید می آورد. گرمی این گفت و گوها یادآور نشاط منازعات و نقادیهای عالمان دینی و پژوهشگران **علوم قدسی** بود.



استانیسلاؤوس لیزینسکی

• اسپینوزا دستگاه اخلاقی خاصی بر اساس روش هندسی پدید می آورد. لایبنیتس گام را فراتر می گذارد. وقتی که از لایبنیتس خواستند تا درباره این مساله نظر بدهد که از میان چندین مدعی تاج و تخت لهستان، کدامیک حق است، او مقاله ای نوشت و کوشید نظرش را - که برگزیدن استانیسلاؤوس لیزینسکی بود. با براهین صوری اثبات کند، کریستیان ولف شاگرد لایبنیتس که از سرمشق استادش پیروی می کرد. نخستین کسی بود که درباره قانون طبیعی، یک متاب درسی به روش ریاضی محض نوشت (۳)

تفسیرهای ایدئولوژیک جامعه مدنی

- نکته ای که اشاره اجمالی به آن بی فایده نیست این است که تدابیر ایدئولوژیک این دو سده نظام اجتماعی و دولت با تفاسیر صرفاً طبیعی و بزم‌دار قراردادهای اجتماعی تبیین می‌شوند و **با گسترش و تبلیغ این ایدئولوژی‌ها، جامعه غربی، همه ظرفیت‌های دینی خود را از دست می‌دهد.** زیرا هنگامی که نظام قانونی و اجتماعی بر مبنای حقیقت و هویت الهی انسان، تفسیر نشود و به طبیعت عقلی و یا به اعمال آزادانه فردی تاویل گردد که فاقد تعریف عقلی نیز باشند: مبدا آسمانی احکام و قوانین زندگی و ابعاد غیبی و ملکوتی رفتار بشری مورد غفلت قرار می‌گیرد و اسراری که به برکت ادامات الهی و معرفت ربوبی بر عقل و ادراک بشر، چهره می‌گشایند، فراموش می‌شوند. و به تعبیر کاسیرر «راز سربسته منشا دولت منتفی می‌شود. چنین قرار داد هیچ راز و مرزی را در بر ندارد»

- قراردادهایی که تمام حقیقت آنها با عقل مفهومی سده هفدهم و هجدهم آشکار می شود چه رازی در آنها می تواند باشد تا شناخت آنها محتاج به وحی و یا تاییدی الهی و آسمانی باشد و با این نفی حقایق است که قوه قدسیه و فره ایزدی از متن جامعه ای که شهر خدا و یا مدینه فاضله دینی شمرده می شود، رخت بر می بندد و Civil Society و جامعه مدنی فاقد سنت و شریعت با قرائتی صرفا خردورزانه، کانون توجهات نظریه پردازان سیاسی قرار می گیرد.

مدینه فاضله دینی

سبب پرسش از چیستی ایدئولوژی:

- عقلانیت وقتی که ارتباط خود را با معرفت شهودیف قطع کرد. در دایره تنگ مفاهیم و ایده های ذهنی افول کرد و در این سقوط از ریشه های اصلی و سرمایه های زندگی خود جدا گشت و در نتیجه، از توجیه خود باز ماند و به همین دلیل بیش از دو سده نتوانست دوام آورد و بلکه از پایان قرن هجدهم نشانه های ضعف و زوال در آن آشکار گشت.



• کانت در نیمه دوم همین قرن بود که به همراهانکار شهود عقلی بر بی ریشه بودن خرد انسانی تصریح کرد. با افول اعتبار عقل، علم نیز سنگر دوم خود را از دست داد. سنگر نخست «علم» آگاهی دینی بود که از خزاین علم الهی سرچشمه می گرفت و به وساطت سنن و آداب دینی شکوفا می گشت و سنگر دوم آن، معرفت عقلی بود که ریشه در دانش دینی داشت و اینک با قطع ریشه های خود به سرعت راه فساد و تباهی را پیموده بود.

کانت

- عقلانیت در دوران ادبار و گریز خود از دیانت می کوشید تا بدیل جامعه و سنن دینی را در قالب حقوق طبیعی و لائیک بشری سازمان بخشد و همین امر، دوره ای پرتحرک از مجادلات صرفاً عقلی را به دنبال آورد و این دوره تا انقلاب فرانسه، تداوم یافت. زوال عقلانیت و خروج علم از مواضع عقلی خود موجب شد تا نزاع های ایدئولوژیک صورت و پایگاه علمی خود را از سدت بدهد. و این امر، حرکت های ایدئولوژیک بشر را نیز در معرض تردید و پرسش قرار داده و به همین دلیل، تلاش ذهنی بشر برای پرداختن ایدئولوژی مختلف که دو سده ادامه یافته بود به صورت پرسش از حقیقت و چیستی ایدئولوژی درآمد.

زوال عقلانیت و خروج علم از مواضع عقلی

• **قرن نوزدهم** قرن است که در آن حقیقت ایدئولوژی در مرکز مباحثات قرار می گیرد و ایدئولوژی نیز لفظی است که در همین سده وضع می شود تا آن که با عبارتی کوتاه بر ذهنیت های معطوف به عمل انسان ها دلالت می کند.

قرن نوزدهم و ایدئولوژی های علمی:

- به رغم پرسش های جدی که در باب ایدئولوژی، مطرح می شود، تلاش های ذهنی برای حمایت از اصل ایدئولوژی و کوشش برای تبیین صورت های خاصی از ایدئولوژی همچنین امید به ساختن و پرداختن بدیلی کارآمد. برای ایدئولوژی در همه قرن نوزدهم ادامه پیدا می کند، و در مسیر این تلاش ها دو جریان فکری قابل توجه شکل می گیرد.

حمایت از اصل ایدئولوژی



آگوست کنت

- جریان نخست جریانی است که به رغم از دست دادن مواضع عقلی علم، همچنان در پی دفاع علمی از ایدئولوژی و به عبارت دیگر دفاع از یک ایدئولوژی علمی است. علم در نزد این گروه، هویتی عقلی ندارد بلکه دانشی است که با تقید به احساس و آزمون حقیقتی صرفاً تجربی پیدا کرده است.

- آگوست کنت نمونه بارز و آشکار نظریه پردازانی است که در طول قرن نوزدهم در پی ارائه ایدئولوژی علمی هستند. کوشش های این جریان در طی قرن نوزدهم ریشه در رسوبات تفکر عقلی دارد زیرا علم تجربی در حد ذات خود، فاقد توان برای ارائه ایدئولوژیک، گزاره های ارزشی است و بخش دیگر آن، گزاره های متافیزیکی و قضایی است که در حوزه حقایق و هستی های آزمون ناپذیر بیان می شود. علم تجربی، دانش است که تنها به گزاره های آزمون پذیر می پردازد.

گزاره های ارزشی



- عجز دانش حسی و تجربی از داوری درباره گزاره های ارزشی، حقیقتی است که در **قرن هجدهم** مورد توجه فیلسوف حس گرای انگلیسی، هیوم، قرار گرفت و لکن این مهم در طول قرن نوزدهم مورد غفلت غالب کسانی بود که با انکار دانش دینی و عقلیف فواداری خود را به علم تجربی اعلان می کردند.

دیوید هیوم

- این گروه در طی قرن نوزدهم هنوز از دانش حسی، انتظار کاری داشتند که نظریه پردازان قرن های هفدهم و هجدهم با اعتماد به علم عقلی انجام می دادند و به همین دلیل، قرن نوزدهم، قرنی است که **مکتب سازی ها و ایدئولوژی پردازی های علمی** در آن به شدت رایج است. و لکن رونق این بازار که از کسادى بازار عقلی حاصل شده بود، نتوانست چندان دوام آورد، زیرا که علم تجربی در ذات خود فقیر تر از آن بود که بتواند کالای مورد نیاز این بازار را تامین کند. دهه پایانی قرن نوزدهم، دهه های است که افول ایدئولوژی های علمی در آن آشکار می شود.

دانش حسی

رمانتیسم از دفاع غیر علمی از ایدئولوژی:

- جریان دومی که پس از پشت کردن به عقلانیت و علم عقلی، در امید به ساخت و پرداخت بدیلی مناسب برای ایدئولوژی های عقلی به سر می برد. جریانی است که بر ناتوانی «**علم** **تجربی**» نسبت به این مهم نیز واقف است. این جریان فکری بیش از همه در حرکت رمانتیست های آلمانی جلوه گر می شود.
- هنگامی که بنیان های عقلی حرکت های ایدئولوژیک، تخریب شود. ایدئولوژی ها متزلزل و بی ثبات می شوند. زیرا علم تجربی نیز با از دست دادن هویت عقلی خود نمی تواند در خدمت حرکت های ایدئولوژیک قرار گیرد.

- رمانت‌یست‌ها با نظر به **وضعیت متزلزل ایدئولوژی‌ها** از آغاز قرن نوزدهم، حرکت جدیدی را به سوی دین و سنت آغاز کردند. آنها در این حرکت حقایق محیطی را که معرفت عقلی از ادارک آنها عاجز بود، گرامی داشته و به یاد ایام و روزگارانی که سنت‌های دینی از زندگی و حیات بهره می‌برند، مرثیه سرودند و با این همه آنها به هیچ سنتی دست نیافتند و بلکه نتیجه کار آنها چیزی جز افزودن بر برخی ایسم‌های جدید، و ارائه بعضی ایدئولوژی‌های نوین نبود.

ارائه بعضی ایدئولوژی‌های نوین

- دستاورد آنها ایده ها و تصورات ذهنی جدیدی از قبیل ناسیونالیسم بود. این ایده ها بدون آن که از دفاعی عقلی بهره مند نباشند، بدل سازی های کاذبی از مثل افلاطونی و یا الهه های اساطیری بودند.
- واقعیت این بدل ها چیزی جز تصورات ذهنی شاعران و گویندگان ادبی آن نبود و به همنی دلیل، کار آنها گرچه به نام و یاد «**دین و سنت**» حلاوت می یافت و لکن حاصل آن از حوزه تئوری پردازی های ایدئولوژیک فراتر نرفت.
- همانگونه که عقل با پشت کردن به دین و سنت، و دوام خود را از دست می دهد، سنت نیز بدون حضور عقل و استفاده از آن به دست نمی آید.

- عقل چراغی است که انسان را به سنت راه می برد و تمایز آن را از بدعت می نماید یعنی به کمک عقل است که مالک، راه وصول و شهود را می شناسند و پای در راه سلوک می گذارد و اگر به این به این حجت و پیامبر درونی جدا شود، دست آدمی بر پیامبر و حجت بیرونی، کوتاه می ماند. رویکرد به شهود، بدون هدایت و رهبری عقل، تنها بر غنای تخیل و وهم می افزاید و هرگز سنت را که حاصل فنای انسان در حق مطلق است به ارمغان نمی آورد

غنای تخیل و وهم

- شان و سنت گذار حقیقی، کسی است که پس از وصول به حق و سیر در اسماء و صفات حق در سفر سوم، بر ابلاغ کلام و پیام خداوند، مبعوث شده باشد.

- رمانتیست ها راهی به سنت نبردند، آنها کوشیدند تا با شیوه های مشابه شیوه کسانی که در قرن نوزدهم ایدئولوژی علمی ارائه دادند. رونق از دست رفته حرکت های ایدئولوژیک دو سده هفدهم و هجدهم را باز گردانند. ایدئولوژی با زوال عقلانیت بنیان های خود را دست داده بود و پوزیتیویست ها برای پیشگیری از زوال ایدئولوژی، از نام «علم» بهره می بردند و رمانتیست ها به شیوه ای مشابه، از یاد سنت استفاده می کردند حال آن که با زوال عقلانیت راهی به سوی سنت باقی نمی ماند و آثار «علم» نیز از بین می رود.

زوال عقلانیت

- علمی که هویت عقلانی خود را از دست داده باشد، جز سفسطه نیست و بر فرض هم که «علم» باشد آن چنان که گذشت توان دفاع از ایدئولوژی را نمی تواند داشته باشد.
- خلاصه گفتار فوق این است که ایدئولوژی به معنای ذهنیت معطوف به عمل واژه نوینی است که از قرن نوزدهم به بعد مصطلح شده است. لکن مفهوم و معنای آن، پس از زوال علم دینی و سنت و در پناه عقلانیتی که بنیان های دینی خود پشت کرده، فرصت بروز می یابد و هنگامی که این عقلانیت بی ریشه زایل شود، دوران خلاقیت و نشاط آن نیز پایان می پذیرد.